



والا ترین مرحله شکوفائی

دودمان غوری

« ۲ »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
پرتال جامع علوم انسانی

از

مهملی روشن ضمیر

(دکتر در خاورشناسی)



پښتونستان د علوم او مطالعات فریښی
پرتال جامع علوم انسانی

والاترین مرحله شکوفائی

دودمان غوری

در این هنگام که قطب‌الدین و اختیارالدین در هندوستان سرگرم تاخت و تازهای چشمگیر خود بودند، چنانکه گذشت، معزالدین در جنگ با قراختائیان شکست سختی خورده و سپاهیان‌ش تارومار گردیده بودند شکست معزالدین در اند خود چنان فلاکت بار بوده که اعتماد بیشتر سرکردگان و سران ارتش وی از او سلب شده بود و همانطور که در بالا بدان اشاره شد، یکی از این سران لشکری بنام ایبک بال از میدان جنگ گریخته با سربازان تحت فرمان خود به مولتان رفت. در آنجا وی امیرحسن حاکم آن شهر را که از طرف معزالدین حکومت میکرد بقتل رسانید و خود بفرماندهی مشغول گردید، آنگاه خبر مرگ معزالدین را انتشار داد و خود بعنوان سلطان بتخت نشست.^{۶۵}

در این حال معزالدین که موقعیت خود را در آن منطقه خطرناک دید، نقشه جنگ برضد قراختائیان را بوقت دیگر موکول کرد و در جمادی‌الثانی سال ۶۰۱ هـ ق (ژانویه- فوریه ۱۲۰۵ م و ۱۷۶۴ شاهنشاهی) بسوی پیشاور حرکت کرد و از آنجا لشکری برای سرکوب کردن حاکم غاصب به مولتان اعزام داشت و او را بقتل رسانید. معزالدین تا نیمه شعبان همان سال در پیشاور ماند و قطب‌الدین را بنزد خویش فراخواند تا با او دربارهٔ موقعیت سیاسی و نظامی و تهیه لشکر جدید مشورت کند.

انتشار خبر مرگ معزالدین بهانه‌ای بود برای اقوام مختلف هند تا دست بشورش بزنند. قبایل شورشگر کهوکهر، تیراهی و دیگر قبایل موفق شدند با قیام خود نواحی میان لاهور و مولتان را ناامن کرده از دادن باج و خراج مردم جلوگیری بعمل آوردند. آنگاه با حمله‌ای موفق شدند شهر مولتان را از دست حاکم دست‌نشانده معزالدین خارج سازند.^{۶۶}

در این هنگام تمام فکر و ذکر معزالدین متوجه جبران شکست خود و انتقام کشیدن از قراختائیان بود لذا به محمد بن ابی‌علی، حاکم دست‌نشانده خود در لاهور و مولتان دستور داد تا مقادیر زیادی نقدینه جهت تهیه سپاه برای او بفرستد. از سوئی چون‌وی نمیخواست خود را سرگرم زدو خورد با قبائل شورشگر هند کند. به قطب‌الدین ایبک دستور داد تا آن انقلاب را خاموش سازد.

آنگاه در اواسط ماه شعبان پیشاور را ترك کرد و در اول‌ماه رمضان آن سال (۶۰۱ هجری قمری = ماه مارس ۱۲۰۵ م - ۱۷۶۳ شاهنشاهی) به غزنه رسید و پس از گذشت زمان لازم دستور آماده باش سپاه جهت جنگ با قراختائیان را صادر کرد. موعد لشکرکشی ماه شوال سال نو تعیین شده بود.^{۶۷}

قبیله کهوکهر در رأس سایر قبایل هند بشدت انقلاب خود برضد حکام دست‌نشانده معزالدین افزودند و گذشته از آنکه از دادن باج و خراج خودداری میکردند، خواستار خروج بیگانگان از نواحی مولتان و لاهور نیز بودند.^{۶۸}

66— Mojumdar, p. 124/Haige, vol. III, p. 47 ff.

۶۷- ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۰۹ / نظامی، حسن: تاج‌المآثر ص ۲۷

۶۸- همان منابع و همچنین Vincent, part II, p. 236/Haige, vol. III, pp 47-49

حاکم لاهور و مولتان وخامت اوضاع را به معزالدین اطلاع داد و لزوم حضور وی در هند را به او گزارش کرد. در این میان خط اصلی ارتباط میان لاهور و غزنه نیز قطع شده، بیشتر مردم با شورشیان همگام شده و کار انقلاب بمراحل خطرناکی رسیده بود. بهاءالدین سردار مولتان جهت خوابانیدن شورش دست به حمله‌ای زد ولی شکست سختی خورده بازگشت. بار دیگر دست بحمله زد و این بار هم با از دست دادن سربازان زیادی شکست خورده و ناکام بمقر خویش عقب نشینی کرد.

در این موقع معزالدین که وضع هندوستان را خطرناک دیده و از پیروزیهای قبایل شورشی و بویژه قبیله‌های کهوکهر و تیراهی آگاه گردیده بود، تصمیم خود مبنی بر حمله مجدد به قراخانیان را بتمویق انداخت و در پنجم ربیع الاول سال ۱۶۰۲ (۱۲۰۵ اکتبر ۱۲۰۵ م - ۱۷۶۴ شاهنشاهی) غزنه را بقصد هندوستان ترك کرد.^{۶۹}

معزالدین در این حمله به هندوستان نظر دیگری غیر از سرکوبی شورشیان نیز داشت و آنهم جمع‌آوری مجدد وجوه نقد برای تقویت سپاه بود یا بگفته عظاملك جوینی: «بغزای هند مایل شد تا مرمت احوال خدم وحشم کند...»^{۷۰}

معزالدین بزودی با سپاهیان فراوان به سرزمین هند رسید و در ناحیه میان دورود سدرا Sodra و جهلم Jhelum^{۷۱} بادشمنان روپرو گردید.

۶۹- ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۱۲۰ / خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۷ / جوینی ج ۲ ص ۵۸ / هندوشاه ص ۵۹

۷۰- جوینی ج ۲ ص ۵۸ و همچنین Vincent, p. 236

۷۱- جهلم یکی از پنج شعب رود سند میباشد (حکمت: سرزمین هند ص

۳ (۱۹) و همچنین ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۰

جنگ میان معزالدین و قبایل شورشی نزدیک به يك ماه طول کشید. مردان قبیله كهوكهر با رشادت فراوان می‌جنگیدند و نزدیک بود شاهد پیروزی را در آغوش بگیرند ولی با آمدن قطب‌الدین به كمك معزالدین روحیه آنها ضعیف شد و دچار شكست سختی گردیدند. پس از این شكست عده بسیار زیادی از مردان قبیله كهوكهر به اسارت درآمدند و بقیه آنان برای نجات خویش به جنگلی فرار کردند ولی سپاهیان معزالدین و قطب‌الدین اطراف آن جنگل را محاصره کرده و درختان را به آتش کشیدند. سربازان فراری با این وضع وحشتناك در لابلای درختان سوخته جان خود را از دست دادند.^{۷۲}

دسته‌هایی از مردان قبیله مزبور که از معرکه بدور بودند از این مرگك وحشتناك نجات یافته تحت فرمان پسررای كهوكهر و یکی دیگر از سرداران خود بنام Bakan^{۷۳} به قلعه نظامی Salt Range که در دست ابن‌دانیال نامی بود، پناه بردند.

معزالدین روز بعد به این دژ نیز حمله کرد و آنجا را متصرف شد. ساکنان هندوی آن قلعه نیز بدون هیچگونه برخوردی تسلیم گردیدند.^{۷۳}

این پیروزی نیز برای معزالدین غنایم و ثروت هنگفتی به

۷۲- این جنگك در روز پنجشنبه ۵ روز مانده به آخر ربیع‌الثانی رخ داده است و بطوریکه ابن‌اثیر مینویسد عده‌ای از اسیران را در مقابل دریافت يك دینار رکنی برای هر پنج نفر بفروش میرسانیدند (ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۰) و همچنین Mojumdar, p. 124/Haige, vol. III, p. 48

۷۳- نظامی حسن: تاج‌المائر ص ۹۱-۹۰ / ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۱

ارمغان آورد.^{۷۴} وی در اواخر ماه ربیع‌الثانی سال ۶۰۲ هـ ق (۱۷۶۴ شاهنشاهی) به لاهور بازگشت و تا ۱۶ رجب در آنجا توقف کرد. معزالدین که هنوز در فکر انتقام کشیدن از قراختائیان بود از آنجا پیامی برای بهاءالدین سام فرمانروای بامیان فرستاد و دستور داد تا سربازان خود را برای جنگ بزرگ با قراختائیان آماده ساخته عده‌ای را مأمور ساختن پلی برای عبور سپاهیان کند. آنگاه خود با آمادگی کامل بقصد تنبیه قراختائیان بسوی غزنه رهسپار گردید.

درمیان راه در محلی بنام دامیاک Dhamiak^{۷۵} چادرهای اردو برافراشته شد. چادر سلطنتی معزالدین بمنظور اطمینان بیشتر در کنار رود قرار داشت و بهمین سبب هم آن سوی را بدون نگهبان باقی نهادند.

در روز سوم شوال ۶۰۲ هجری قمری (ماه مارس ۱۲۰۶ م ۱۷۶۴-۵ شاهنشاهی) چهار نفر از فدائیان اسماعیلیه و یا بقولی از مردان قبیله کموکهر، از سوی آب یعنی از محلی که نگهبان نداشت به داخل چادر معزالدین رفته او را بقتل رسانیدند. در مورد قتل معزالدین عقاید متضادی وجود دارد. عده‌ای نوشته‌اند که این کار بدست افرادی از قبیله کموکهر صورت گرفته

۷۴- غنائمی که معزالدین در این سفر بدست آورد به اندازه‌ای زیاد بود که ضرب‌المثل شده است. سهم جلال‌الدین بامیانی پس از تقسیم آن بالغ بر ۲۵۰ بار شتر از طلا و جواهر بوده است. رك. جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۸ و همچنین

Haige, vol. III, p. 48-9

۷۵- دامیاک کنونی واقع در سواحل رود باکرالا Bakralla یا Sindhu در نزدیکی جهلم قرار داشته است. جوینی ج ۲ ص ۵۸ و خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۷ این نام را «حیلی و دمناک» نوشته‌اند و ابن‌اثیر (ج ۱۲ ص ۲۱۲) آنرا «دمیل» ذکر نموده. همچنین رك Vincent, p. 236/Haige, p. 48

ولی بررسی‌های جدید نشان داده است که به احتمال نزدیک به یقین قاتل‌ها از فدائیان اسماعیلیه بوده‌اند. جریان سیاسی آن زمان نیز این عقیده را تقویت می‌کند چون مدت‌ها بود که زدوخورد میان پیروان فرقه اسماعیلیه و سران غوریان بویژه علاءالدین محمد متولی غور و دست نشانده معزالدین در جریان بود و در این زمان یکی از سرداران معزالدین نیز در کوهستانهای غور بسرکوبی عده‌ای از آنها مشغول بود. ^{۶۶} بهمین علل میتوان دریافت که پیروان فرقه اسماعیلیه بمنظور گرفتن انتقام و پیشرفت کار خود با کمک افرادی از قبیله کهوکه در صدد قتل وی برآمده‌اند. امرا و سران نظامی معزالدین با همکاری مویدالملک وزیر، بدون آنکه خبر مرگ او را انتشار دهند، پس از آنکه زخمهای پیکر

۷۶- حسن نظامی مینویسد که قاتلان از مسلمانان بوده‌اند. ابن‌اثیر آنها را از قبیله کهوکه دانسته و احتمال میدهد که از فرقه اسماعیلیه نیز بوده‌اند. جوزجانی نیز آنها را «فدائی ملاحده» نوشته است.

برای کسب آگهی بیشتر رگ ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۳-۲۱۴ و ۱۸۹ / فدائی ج ۱ ص ۲۳۲ / حسن نظامی: تاج‌المائر، کلکته ۱۹۵۳ ص ۹۰ / بعد / هندوشاه، ص ۶۰ / جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۳ / مستوفی، حمدالله ص ۴۰۷ / جویی ج ۲ ص ۵۸-۵۹ / خوافی ج ۲ ص ۲۸۰

درباره زدوخورد و اختلافات میان اسماعیلیه و علاءالدین محمد بن ابی‌علی متولی غور رگ ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۱۸۹ / هاجسن، گ.س. : فرقه اسماعیلیه ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ تهران ۱۳۴۶ ص ۳۹۳ / حبیب‌الله، ع.ب.م. : بنیاد حکومت مسلمانان در هند چاپ لاهور ۱۸۱۵ ص ۷۹ نسوی، که چندی پس از این حادثه با سران اسماعیلیان گفتگو کرده است. چنین می‌نویسد که آنها مدعی قتل معزالدین بوده و گفته‌اند که «شهاب‌الدین غوری را بروا سلطان کبیر کشتیم» رگ نسوی، محمد خرندزی زیدری : سیرت جلال‌الدین مینگبرنی ترجمه فارسی از مترجم مجهول چاپ تهران ۱۳۴۴ ص ۲۳۱ و همچنین

Mojumdar, p. 124-5/Haige, III, p. 48-50/Vincent, p. 236/

Trille, S. 418/Encyclopaedia Britannica, vol. 10, Chicago, London, Toronto 1768, printem in U.S.A. 1959, p. 322f.

بیجانش را دوختند آنرا درون ملحفه‌ای پیچیده در تخت روانی از راه کرمان (Karaman) بسوی غزنه حرکت کردند و در آنجا یخاک سپردند.^{۷۷}

پس از مرگ معزالدین غوری متصرفات وی در هندوستان بدست قطب‌الدین ایبک، که در روز سه‌شنبه هیجدهم ذی‌قعد ۶۰۲ هـ ق (۱۷۶۴-۵ شاهنشاهی) در لاهور بتخت نشسته بود و نخستین سلطان ترک نژاد هندوستان محسوب می‌گردد، افتاد.^{۷۸}

غیاث‌الدین محمود (۶۰۲ تا ۶۰۷ هـ ق = ۱۲۰۶-۱۰ میلادی).

هیچیک از تاریخ‌نویسان ذکری از تاریخ تولد و دوران جوانی غیاث‌الدین محمود نکرده‌اند ولی از قرائن میتوان نتیجه گرفت که وی بعد از سال ۵۶۲ هجری قمری (۱۷۲۵ شاهنشاهی) و قبل از سال ۵۶۹ هـ ق (۱۷۳۲ شاهنشاهی) بدنیا آمده است.^{۷۹} این شاهزاده یقیناً تحصیلاتش را در دربار پدر و در خوریک شاهزاده پایان رسانیده بود.

در بار غیاث‌الدین محمد پدرش مرکز تجمع دانشمندان بوده است و در این محیط به غیاث‌الدین محمود علم‌رهبی و مدیریت و دانش جنگی آموخته و حتی او را در عملیات جنگی بر ضد خوارزمشاه نیز شرکت داده بودند.^{۸۰}

غیاث‌الدین محمود پس از مرگ پدر تصاحب تاج و تخت

77— Mojumdar, p. 125

78— Rawlinson, H.G.: India a short cultural history, London 1937, p. 224/
Scerrato, S. 130 هندوشاه ص ۶۳-۶۱ / بکری ص ۳۵

۷۹- پدر وی در این زمان ازدواج کرده بوده است (رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۷)

۸۰- جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۳

غور را حق خود میدانست ولی عمویش معزالدین تنها حکومت شهرهای بست، فره و اسفزار را به او واگذار کرد.^{۸۱}

پس از کشته شدن معزالدین، گروه‌های مختلف خانواده سلطنتی غور حکومت نواحی مختلف غور را میان خود تقسیم و هر یک در بخشی از آن سرزمین بحکومت نشستند ادعای سلطنت نیز کردند.

حکومت فیروزکوه را ضیاءالدین ابوعلی (داماد غیاث‌الدین محمد)، بست و اسفزار و فره را غیاث‌الدین محمود، هرات را آلپ غازی و حکومت متصرفات هندوستان را قطب‌الدین ایبک بدست گرفت و از آن پس بسبب اختلافاتی که میان آنها بروز کرد همه‌ی آن مناطق گرفتار آشوب شد و روبرویرانی نهاد و بالنتیجه موجبات سقوط خاندان سلطنتی غوریان نیز فراهم گردید.^{۸۲}

اختلاف نامبرده بلافاصله پس از قتل معزالدین در دمیک و به هنگام حمل جسد او بوجود آمده بود یعنی سران کشوری و لشگری معزالدین که جسد او را به غزنه میبردند از همان آغاز کار بر سر مسئله جانشینی وی دچار اختلاف و به سه دسته تقسیم شده بودند. عده‌ای، که بعضی از امراء ترك نیز جزو آنها بودند، از غیاث‌الدین محمود پشتیبانی میکردند. دسته‌ای سلطنت غور را حق بماءالدین محمد سام بامیانی میدانستند^{۸۳} و بالاخره دسته سوم که سر بازان ترك بودند بطرفداری تاج‌الدین یلدوز درآمده و از وی جانب‌داری

۸۱- ابن‌ائیر ج ۱۲ ص ۲۲۲ / جوزجانی ج ۱ ص ۷۳-۷۲

۸۲- رك جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۱-۳۶۹ / ابن‌ائیر ج ۱۲ ص ۲۱۴ و ۲۱۷ ببعده

جوینی ص ۶۱ / مستوفی، حمدالله ص ۴۰۷ / هندوشاه ص ۶۳-۶۰

۸۳- ابن‌ائیر ج ۱۲ ص ۲۱۴ / جوزجانی ج ۱ ص ۲۸۹ / مستوفی ص ۴۰۷

میکردند .^{۸۴}

در این حال اختلاف میان طرفداران غیاث‌الدین محمود و بهاء‌الدین سام بامیانی بسیار شدید شده بود و هر یک نامه‌هایی به آن دو نفر نوشته در اخذ تصمیم جدی تحریکشان میکردند .

بهاء‌الدین محمد سام که در زمان غیاث‌الدین محمد و معزالدین باتصرف بلخ و ترمذ برای خود اعتباری کسب کرده بود، بتحریر طرفداران خویش از بامیان حرکت کرد و بمنظور رسیدن بتخت و تاج و بدست آوردن خزانه مملو از جواهرات معزالدین بسوی غزنه رهسپار گشت ولی در راه بسبب عارضه شکم درد بدروحویات گفت . مرگ وی ۱۹ روز پس از کشته شدن معزالدین یعنی در ۲۲ شعبان ۶۰۲ هجری قمری (۵-۱۷۶۴ شاهنشاهی) و در محلی بنام گیلان نزدیک غزنه اتفاق افتاد . بهاء‌الدین به هنگام مرگ پسران خود علاء‌الدین محمد و جلال‌الدین را بنزد خویش خواند و پس از آنکه علاء‌الدین را بجانشینی خویش گماشت وصیت کرد که لشکرکشی بسوی غزنه متوقف نشود .^{۸۵}

در این میان ، همانطور که اشاره شد، در راه دمیک به غزنه ، میان سران سپاه و امرای غوری بخصوص با دخالت افسران ترک پیرس مسئله جانشینی، بویژه محافظت خزانه، همچنین مسیر راه

۸۴- معزالدین در زمان فرمانروائی، غلامان ترک را در سپاه خود وارد کرده مقامات مهمی به عده‌ای از آنها داده بود. چنانچه بتوان نوشته‌های جوزجانی را باور داشت معزالدین گفته بوده است «دیگر سلاطین را یک فرزند و یاد و فرزند باشد مرا چندین هزار فرزند است یعنی بندگان ترک که مملکت من میراث ایشان خواهد بود بعد از من خطبه ممالک باسم من نگاه خواهد داشت...» (جوزجانی ج ۱ ص ۱۱-۴۱۰) همچنین رک هندوشاه ص ۶۲ / فدائی ج ۱ ص ۲۳۴ بعد

۸۵- جوزجانی ج ۱ ص ۲۸۹ / ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۱۸-۲۱۷ / مستوفی ،

حمدالله ص ۴۰۷

اختلاف افتاده بود. سران غوری اصرار داشتند که جسد معزالدین و خزانه را از راه مکران بغزنه ببرند و قصدشان از این نقشه آن بود که بهاءالدین محمد سام از میان که فاصله نزدیکی با مکران داشت بتواند به آسانی به آنها ملحق شده خزانه را تصاحب کند ولی سران ترك نیز که از نقشه رقبای خود آگاهی داشتند راه دیگری پیشنهاد کردند و بفرکان بودند که راه سوران و کرمان به غزنه را انتخاب کنند. البته منظور این دسته هم آن بود که حاکم کرمان تاجالدین یلدوز به خزانه دسترسی یافته و آنرا بچنگ آورد. عدهای هم نامه‌هایی به غیاثالدین محمود نوشته و او را برای بدست آوردن خزانه و تاج و تخت به غزنه خواستند.

بالاخره پس از مذاکره‌ها و مجادلات زیاد سران غورو همچینین خواجه مؤیدالملک وزیر، تسلیم قدرت سران ترك گردیده خزانه را در اختیار آنها نهادند سپس از راهی که آنها انتخاب کرده بودند حرکت کردند و به کرمان رسیدند.^{۸۶}

پس از توقف بسیار کوتاهی مجدداً جنازه را حرکت دادند و بالاخره در بیست و دوم شعبان سال ۶۰۲ هجری قمری = (۲ آوریل ۱۲۰۶ م برابر با ۱۷۶۴ شاهنشاهی) به غزنه وارد شدند.^{۸۷} دو روز بعد علاءالدین محمد و جلالالدین (علی) پسران بهاءالدین محمد سام بامیانی نیز بنا به وصیت پدر و با یاری چند نفر از امرای غور از جمله سپهسالار سلیمان شیث و سپهسالار

۸۶- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۵-۲۱۴ و جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۸ / مفتی علی‌الدین مولف عبرت نامه درباره خزانه معزالدین نوشته است «... خزانه بسیار از طلا و نقره و جواهر زواهر از اوباقی ماند. از آن جمله پانصدمن الماس... باقی احوال ازین قدر قیاس باید کرد...» (عبرت نامه ج ۱ ص ۱۳۲) هندوشاه ص ۶۰ : «... خزانه که چهار هزار شتر بار بود...»

۸۷- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۵ و ۲۳۳ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۸۹ و ۴۰۸

خروش به غزنه رسیدند. در آنجا علاءالدین محمد بتخت نشست و امرای غوری و ترک نیز با او بیعت کردند. پس از مراسم ناجگذاری علاءالدین خزانه معزالدین را با برادر تقسیم کرد. سهم هر یک از آنها دویست و پنجاه بار شتر زر و جواهر و مقدار بسیار زیادی نقدینه و ظروف طلا و نقره بود.

جلالالدین پس از گرفتن سهم خویش بسوی بامیان بازگشت. چندی بعد مؤیدالملک وزیر و امرای ترک در صدد مخالفت با علاءالدین محمد برآمده با نوشتن نامه‌هایی از تاج‌الدین یلدوز خواستند که به غزنه روی آورد. وی نیز که از مدت‌ها پیش در فکر بدست آوردن قدرت بیشتر و سلطنت بوده و طرفداریش از غیاث‌الدین محمود نیز ظاهری بود، با دلی شاد بسوی غزنه حرکت کرد (پنجم رمضان). علاءالدین چون نیروی برابری را در خود سراغ نداشت بطرف بامیان روانه شد. تاج‌الدین یلدوز به غزنه وارد شد ولی بزودی در نتیجه حمله جلال‌الدین، که بکمک برادرش برخاسته بود ناچار شد آن شهر را ترک کند. جلال‌الدین برادر دیگر برادرش را بحکومت غزنه منصوب کرد و بازگشت.

تاج‌الدین بار دیگر چون علاءالدین را رقیب خود نمیدانست از کرمان به غزنه حمله آورد. در این حمله وی ناچار شد که مدت چهارماه شهر را در محاصره قرار دهد. جلال‌الدین مجدداً برای نجات برادر رهسپار غزنه گردید ولی این بار در نزدیکی غزنه از تاج‌الدین شکست خورد و به اسارت وی درآمد. تاج‌الدین بزودی غزنه را متصرف شد و پس از قراردادی که با دوبرادر بست آنها را به بامیان فرستاد.

در بامیان مدتی بعد میان دوبرادر مزبور اختلاف افتاد و علاءالدین بحالت قهر برادر را ترک کرد و به دربار سلطان محمد

خوارزمشاه رفت ولی موفق نشد از وی کمکی دریافت کند .
چندی بعد خوارزمشاه از ضعف غوریان استفاده کرد و بامیان
را از دست آنها خارج ساخت .

علاءالدین بزودی بدرود حیات گفت و جلالالدین نیز در جنگی
بدست محمد خوارزمشاه بقتل رسید .^{۸۸}

غیاثالدین محمود قدرت و تمهور لازم را برای سرکوب کردن
شورش‌هایی که بلافاصله پس از مرگ معزالدین آغاز گردیده بود
نداشت ولی بخت نیک و حسن تصادف نقش عمده‌ای در نشستن او
بتخت سلطنت بازی کرد، به این معنی که رقبای وی طی زد و خورد
با هم ضعیف شدند و خطری از جانب آنان احساس نمیشد . امرای
ارتشی غور نیز بخاطر احترام پدرش در صدد حمایت از او برآمده
بودند . فرماندهان ارتشی ترك نژاد هم بهمان ترتیب، عده‌ای
بخاطر احساس تعهدی که نسبت بفرزند رهبر بزرگشان داشتند
و برخی بجهت داشتن فرماندهی ضعیف، به پشتیبانی او
درآمدند .

تاج‌الدین یلدوز از مدت‌ها پیش ظاهراً خود را طرفدار
غیاثالدین محمود نشان میداد تا سرپوشی به روی نیت‌های خود
در مورد تصرف غزنه گذاشته باشد. غیاث‌الدین محمود به اقدامات
تاج‌الدین یلدوز و خواجه مؤید وزیر اعتماد کرد و تا افتادن غزنه
بدست تاج‌الدین هیچگونه اقدامی بعمل نیاورد .

غیاث‌الدین محمود ، سرمست از شکست رقبای سرسخت خود
یعنی علاءالدین و جلال‌الدین بامیانی و مغرور از حمایت امرای
غور و فیروزکوه ، در دهم رمضان سال ۶۰۲ هجری قمری

۸۸- جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۱ و ۴۰۸ تا ۴۱۰ / ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۴ ببعده /

غفاری قزوینی ص ۱۴۳

(۱۹ آوریل ۱۲۰۶ م و ۱۷۶۴ شاهنشاهی) در شهر بست بتخت سلطنت جلوس کرد و بلافاصله پس از آن مراسم به فیروزکوه پایتخت غور رفت و بمحض ورود به مسجد جامع شهر رفته نماز گذارد^{۸۹} آنگاه دستور داد تا دو همای زرین و زنجیرهای طلائی که معزالدین سام از سفر هند با خود آورده و هدیه کرده بود به سر در مسجد جامع آویزان کردند.^{۹۰}

یکی دیگر از کسانی که آرزوی رسیدن بسطنت را در سر میپرورانید علاءالدین محمد (ملك علاءالدین که قبلاً ضیاءالدین نام داشت) بود. نامبرده پسر عموی معزالدین و غیاثالدین محمد بود و آنها همیشه به او احترام فراوان می گذاشتند. در زمان سلطنت این دو وی مدتی حکمران نیشابور بود و پس از مرگ معزالدین بحکومت فیروزکوه، زمین داور و غرستان رسیده بود.^{۹۱}

هنگامیکه غیاثالدین محمود بسوی فیروزکوه میرفت، وی درصدد دفاع و جنگ برآمد ولی پس از آنکه شکست خورد ناچار شد فرار کند. سپاهیان غیاثالدین او را تعقیب کردند و در نزدیکی سرپل مرغاب او را گرفته بفرمان غیاثالدین در قلعه اشیار غرستان زندانی کردند.^{۹۲}

۸۹- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۲۳/ جوزجانی ج ۱ ص ۲۷۳/ جوینی ص ۶۲/ هندوشاه ص ۶۳

۹۰- بعدها زمانی که مسجد جامع فیروزکوه توسط سیل خراب شد آن اشیاء گرانبها را به هرات بردند و در مسجد جامع هرات نصب کردند. (جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۵)

۹۱- برای اطلاع بیشتر درباره ضیاءالدین (علاءالدین محمد) ر ک جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۹ بعد

۹۲- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۲۴/ جوزجانی ج ۱ ص ۷۳-۳۷۱/ جوینی ص ۶۲، علاءالدین محمد تا پایان زندگی غیاثالدین محمود در زندان بسر می برد آنگاه توسط علاءالدین آنسز حسین از زندان آزاد گردید (جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۱)

موقعیت سیاسی غیاث‌الدین محمود پس از این پیروزی در سرزمین غور بهتر شد. وی پس از سروصورت دادن به اوضاع کشوری درصدد بدست‌آوردن هرات نیز برآمد. حاکم هرات حسین خرمیل، که بعد از مرگ معزالدین، تقریباً خود مختار شده بود، درصدد جنگ و دفاع برآمد. بسیاری از مردم هرات طرفدار غیاث‌الدین محمود بودند ولی موقعیت دست‌نداد تا وی بتواند از آن امر استفاده کند و حسین خرمیل چون از علاقه مردم هرات نسبت به غیاث‌الدین آگاه بود خود را طرفدار جدی خوارزمشاه معرفی کرد و با این روش توانست مدتی بحکومت هرات باقی بماند.^{۹۳}

از آن پس شهر هرات زیر نفوذ سیاسی خوارزمشاه قرار گرفت و بالاخره حسین خرمیل نیز از نزدیکی خود با خوارزمشاه سودی نبرد و بفرمان وی کشته شد.^{۹۴}

روابط غیاث‌الدین محمود با تاج‌الدین یلدوز

هنگامیکه غیاث‌الدین محمود از پیروزی‌ها و پیشرفت‌های تاج‌الدین یلدوز^{۹۵} در نواحی غزنه و شکست برادران بامیانی بدست وی آگاه گردید، قاصدی همراه با هدیه‌های فراوان به نزدش فرستاده و دستور

۹۳- ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۲۸-۲۲۳

۹۴- جوینی ص ۶۷ / ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۶۲

۹۵- معزالدین غوری این غلام ترك نژاد را از کودکی خریداری کرده و در دستگاه سلطنتی خود پرورش داده بود. هنگامیکه بسن بلوغ رسید بعنوان سرکرده سربازان و بالاخره بمقام فرماندهی ترقی کرد. وی در تمام جنگ‌های معزالدین شرکت داشت و برای اوشمشیر میزد. برای بدست آوردن اطلاع بیشتر رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۰، ۳۵۵ و ۳۷۳ و هندوشاه ص ۶۳

داد تا از آن پس در غزنه خطابه بنام او خوانده شود.^{۹۶} تاج الدین یلدوز که تا آن زمان خود را طرفدار جدی غیاث الدین محمود نشان میداد، پرده از روی نیت باطنی خود برداشت و از پذیرفتن دستورهای وی خودداری کرد و بزودی قضات و فقهای شهر و همچنین سفیر خلیفه بنام مجدالدین ربیع را بنزد خود احضار و اعلام کرد که از آن بعد خطبه بنام خود وی خوانده میگردد.^{۹۷}

خبر این اقدامات جاه طلبانه و بلند پروازیهای تاج الدین بزودی به گوش غیاث الدین رسید ولی بدلیل آنکه در آن زمان موقعیت وی برای سرکوب کردن تاج الدین مناسب نبود اقدامی بعمل نیاورد.

بهر حال تاج الدین از ماه رمضان تا ذوالحجه سال ۶۰۲ هـ ق (۱۷۶۴-۵ شاهنشاهی) در غزنه توقف داشت و همانطور که شرح آن گذشت چند بار با برادران بامیانی بزود خورد پرداخت و پس از پیروزیهای پی در پی موفق شد در آن حدود قدرتی بدست بیاورد و بالاخره خود مختاری خویش را اعلام کرد و حتی بغیر از خواندن خطبه بنام خویش دستور داد تا سکه هایی هم بنامش ضرب کنند.^{۹۸} غیاث الدین که تا کنون با تاج الدین یلدوز با مراعات و مماشات رفتار میکرد،^{۹۹} ناچار شد، پس از آنکه مخالفت و قیام وی رسماً

۹۶- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۳۳ و ۲۴۷

۹۷- همان منبع ص ۲۴۷

98— Thomas, E.: The chronicle of Pathan kings of Delhi, London 1871

برای کسب اطلاع درباره چندسکه از تاج الدین یلدوز رك: اعظمی سنگسری، چراغعلی در نشریه بررسیهای تاریخی شماره ۳ سال هفتم

۹۹- غیاث الدین محمود در آغاز کار چون قدرت کافی نداشت ناچار بود با تاج الدین یلدوز، که یکی از غلامان دربار عمویش بود، رفتاری خوش و دوستانه داشته باشد لذا بگفته جوزجانی فرمان حکومت غزنه را برای وی فرستاده بوده است. البته اگر جوزجانی مینویسد: «سلطان غیاث الدین محمود جواب فرمود که

اعلام شد ، برای سرکوبی او با قطب‌الدین ایبک نایب‌السلطنه معزالدین در هندوستان ، تماس گرفته اورا باخود برضد تاج‌الدین همراه سازد .

قطب‌الدین ایبک در پاسخ نامه‌ی غیاث‌الدین بوی توصیه کرده بایستی برای نتیجه‌گیری کامل در دفع تاج‌الدین ، نظر خوارزمشاه را نیز بسوی خود جلب و بادرخواستهای وی موافقت کند . ازاینرو غیاث‌الدین با خوارزمشاه مناسبات دوستانه برقرار کرد و همین امر باعث شد که وی، چنان که انتظار آنرا داشت ، با خواسته خوارزمشاه موافقت کرده قسمتی از مستملکات خود را در اختیار او بگذارد .

چندی بعد یعنی در ماه جمادی‌الاول سال ۶۰۳ هـ. ق (دسامبر، ژانویه ۱۲۰۶-۷ میلادی ، ۶-۱۷۶۵ شاهنشاهی) هنگامیکه خوارزمشاه در هرات بود، غیاث‌الدین محمود قاصدی نزد او فرستاد. خوارزمشاه در پاسخ نامه‌ای همراه علامه کرمانی به فیروزکوه ارسال داشت^{۱۰۰} و وعده همه‌گونه مساعدت و همراهی داد.

از قرار معلوم موقعیت سیاسی و نظامی غیاث‌الدین محمود در آنزمان خیلی اسفناک بوده است چون بلافاصله پس از رسیدن نامه و رسول خوارزمشاه وی مقدار هنگفتی هدیه از جمله گوهرهای گرانبها و یک پیل سفید به دربار وی فرستاده است .

طبق قراری که میان کرمانی نماینده خوارزمشاه و غیاث‌الدین محمود بسته شد ، توافق بعمل آمده که متحداً اقداماتی برضد تاج-

تخت‌پدر و حضرت فیروزکوه و ممالک غور اولی‌تر و آن مملکت مر شمارا فرمودم... و تخت‌گزین را به‌حواله او کرد...» مسلماً جنبه تعارف داشته و غیاث‌الدین خیال تاج بخشی نداشته و تنها منظورش اعطاء حکومت غزنه بوده است و بس . رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۲

۱۰۰- جوینی ص ۶۵ / مستوفی ، حمداله : تاریخ گزیده ص ۴۰۸

الدین به عمل آورند و پس از فتح غزنه گنجینه و خزانه موجود در آن شهر را میان خود تقسیم کنند.^{۱۰۱}

توافق و همکاری غیاث‌الدین محمود و خوارزمشاه همانند آب سردی بود که روی آتش حرص و غرور و جاه‌طلبی تاج‌الدین ریخته باشند و مسلماً بهمین سبب ناچار شد با برادران بامیانی رفتاری دوستانه برقرار کند یعنی تاج و تخت آنها را در اختیارشان بگذارد و مزاحمتی برایشان ایجاد نکند.

تاج‌الدین بزودی برای ترساندن غیاث‌الدین به تگیناباد و بست حمله برد و آن نواحی را اشغال کرد. غیاث‌الدین نیز «ای دکز» را که یکی از سرداران معزالدین بوده و سپس در زیر فرمان قطب‌الدین ایبک خدمت میکرد بسوی غزنه روانه ساخت. سردار نامبرده طبق فرمان حمله بسوی غزنه را پیش‌گرفت و آن شهر را در رجب سال ۶۰۳ هـ ق - (۱۲۰۷ م و ۱۷۶۶ شاهنشاهی) بتصرف آورد و دستور داد تا خطبه را بنام خلیفه و غیاث‌الدین محمود بخوانند.^{۱۰۲}

تاج‌الدین بمنظور حفظ حکومت و موقعیت خویش بتکاپو افتاد و چون میدانست که برای این کار و بویژه فرمانروایی در غزنه، در دست داشتن سرزمینهای مجاور آن شرطی لازم میباشد، در سال ۶۰۵ هـ ق (۱۷۶۷ شاهنشاهی) به پیروی از روش معزالدین، چند بار از راه سیستان به پنجاب حمله کرد ولی در برابر نیروی نظامی قطب‌الدین ایبک تاب برآبری نیاورد و شکست خورد. قطب‌الدین پیروزی خود را تا فتح غزنه ادامه داد و نواحی اطراف را تا مدت چهل روز به محاصره گرفت ولی بزودی یلدوز موفق شد دوباره به غزنه راه یابد.

۱۰۱- ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۴۸

۲۰۱- همان منبع ص ۲۵۰

سالها بعد یعنی به سال ۶۱۲ هـ ق (۱۷۷۴ شاهنشاهی) هنگامیکه خوارزمشاه، در پی پیشرویهایش بسوی غزنه آمد، تاجالدین از راه سنگسورخ بسوی هند فرار کرد و به لاهور رفت. در آنجا پس از مدتی زدو خورد، گرفتار حمله سخت سپاهیان شمسالدین التتمش^{۱۰۳} گردید و اسیر شد. التتمش پس از این پیروزی تاجالدین را بشهر بدایون تبعید و فرمان قتل او را نیز صادر کرد. جسد تاجالدین در همان شهر بخاک سپرده شد.^{۱۰۴}

ابن اثیر درباره پایان کار تاجالدین یلدوز بنحو دیگری سخن پیش کشیده است و گوید: وی هنگامیکه از غزنه فرار میکرد در لاهور با ناصرالدین قباچه^{۱۰۵} برخورد کرد و لاهور را بتصرف آورد سپس برای حمله به دهلی رهسپار گردید ولی در برابر امیردهلی بنام التتمش ملقب به شمسالدین، که از افسران نظامی قطبالدین ایبک بود، قرار گرفت و در جنگ با او کشته شد.^{۱۰۶}

این رقابت ها و زدو خورد ها موقعیتی بس مناسب برای پیشرفت های نظامی و سیاسی خوارزمشاه بوجود آورده بود شهر هرات، که پس از مرگ معزالدین، در دست حسین بن خرمیل بود، بزودی بچنگ خوارزمشاه افتاد یعنی حسین بن خرمیل برای جلوگیری از سقوط

۱۰۳- برای آگاهی درباره دوران جوانی و کودکی وی رك جوزجانی ج ۱ ص ۴۴۰ بعد و هندوشاه ص ۶۳

۱۰۴- جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۳ و ۴۴۵ / جویی پایان کار و مرگ یلدوز را به سال ۶۱۱ مربوط داشته چنین نوشته است:

«... در شهر سنه احدی عشره و ستمایه خبر رسید که تاجالدین یلدوز در غزنین انتقال یافت» رك جویی ص ۸۵ / خواند میر ج ۲ ص ۶۴۵ / هندوشاه ص ۶۳

۱۰۵- برای کسب اطلاع بیشتر در باره این سردار رك جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۸ بعد.

۱۰۶- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۲-۳۱۱ (وقایع سال ۶۱۲ التتمش همان التتمش میباشد).

حکومت خویش و حمله غیاث‌الدین محمد، دست دوستی و اطاعت بسوی خوارزمشاه دراز کرد. وی نیز با گروگان گرفتن پسر حسین بن خرمیل به وی قول همه‌گونه کمک و یاری داد و در ماه ذوالقعدة سال ۶۰۲ هـ ق (۱۷۶۵ شاهنشاهی) یکی از سرداران خود را همراه سپاهی نسبتاً مجهز به هرات فرستاد .

وقایع تاریخی مدبرانه

مسئله هرات و تلاش برای در دست گرفتن حکومت آن منطقه مهم توسط نیروهای متخاصم ، مدت‌ها بطول انجامید و در ضمن آن زد و خوردها چون مردم شهر طرفدار غیاث‌الدین محمد بودند، حسین بن خرمیل نقش سیاسی خود را عوض کرد^{۱۰۷} ولی بالاخره موفق نشد کاری انجام بدهد و آخر الامر خوارزمشاه شهر هرات را پس از یازده ماه محاصره ، در سال ۶۰۵ هـ ق (۱۷۶۷ شاهنشاهی) و با غرقاب ساختن حصار شهر بتصرف درآورد.^{۱۰۸}

خوارزمشاه پس از تصرف هرات که از لحاظ موقعیت نظامی مرکز بسیار مهمی بود بمنظور سرکوب کردن قراختانیان و آماده کردن قوای خود، به خوارزم بازگشت .

در این میان هر چند شاهزادگان غوری بسبب مشکلات داخلی و کشمکشهای زیاد ضعیف شده بودند و در خراسان حریفی خطرناک برای خوارزمشاه بشمار نمی‌رفتند ولی طرفداری مردم غور و بویژه اهالی هرات از غیاث‌الدین محمود ، موجب ترس و نگرانی وی شده بود. بهمین سبب خوارزمشاه طرحی برای رخنه کردن به فیروزکوه ریخت .

در این زمان اوضاع و احوال هم کاملاً موافق این نقشه بود .

۱۰۷- برای آگاهی بیشتر در این باره رک ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۲۷ ببعد،

۲۴۶ و ۲۶۱/جوبنی ص ۶۷

۱۰۸- جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۷/ ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۶۲-۲۶۰

علاءالدین آتسز پسر علاءالدین حسین جهانسوز نیز در این میان بفرک تسخیر سرزمین غور افتاد و بمنظور یاری گرفتن از خوارزمشاه در سال ۶۰۷ هـ ق (۱۷۶۹ شاهنشاهی) مرکز نفوذ خویش بامیان را ترك کرد و به خوارزم رفت. در آنجا بفرمان خوارزمشاه، ملك المجدال الغ خان ابی محمد و ملك شمسالدین آتسز حاجب که از بزرگان خوارزم بودند، به یاری علاءالدین برخاستند و با سپاهیان خود به او پیوستند. آنگاه با آن سپاه و سربازانی که از لشکرهای بلخ، مرو، سرخس و رودبار جمع آوری کرده بودند براه افتاده از راه طالقان عازم فیروزکوه گردیدند. غیاثالدین محمود برای جلوگیری از آنها فیروزکوه را ترك کرد و بمقابله شتافت. در محلی بنام سالوره که در نزدیکی میمنه و فاریاب بود جنگی در گرفت که در آن پیروزی نصیب غیاثالدین محمود گردید.

علاءالدین آتسز و سران خوارزمشاه پس از این شکست سرزمین غور را ترك کردند. خوارزمشاه بسبب درگیریهایی که داشت تا مدتها بفرک جبران این شکست بر نیامد چون بر اثر روابط تیره ای که با قراخانیان پیدا کرده بود نمیتوانست در این مورد اقدامی بعمل آورد، لذا صلاح در آن دانست که شکست مزبور را نادیده بگیرد.

شرح مناسبات میان غیاثالدین محمود و خوارزمشاه - تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد - تنها توسط جوزجانی ذکر شده است.^{۱۰۹} جوینی در این مورد شرح غیر قابل اعتمادی داده است و بارتولد هم کورکورانه عقیده او را پذیرفته و نقل کرده است.^{۱۱۰} جوینی در امر مورد بحث چنین نوشته است «... و اوسکه و خطبه بالقاب سلطان مشرف گردانید...»^{۱۱۱} ولی مدارک و ماخذ

۱۰۹- جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴

۱۱۰- جوینی ص ۶۵ و ۸۵

سکه شناسی نشان می‌دهد که این ادعا نادرست بوده و غیاث‌الدین محمود هیچگاه بنام خوارزمشاه سکه نزنده است و جوزجانی که بعنوان يك مورخ همزمان مطمئن‌ترین گواه می‌باشد در این مورد چیزی ننوشته است.

در این میان یعنی در سال ۶۰۶ ه. ق^{۱۱۱} (۱۷۶۸ شاهنشاهی) ملك علاءالدین علیشاه پسر سلطان تکش بسبب کدورتی که میان او و خوارزمشاه بوجود آمده بود، به فیروزکوه رفت و به غیاث‌الدین محمود پناه برد.^{۱۱۲}

غیاث‌الدین محمود مقدم او را گرامی شمرد و با مهربانی و رفتاری شاهانه او را پذیرفت.^{۱۱۳}

خوارزمشاه با عجله قاصدی به دربار غیاث‌الدین محمود فرستاد و از وی تقاضای استرداد برادرش علیشاه را کرد. جوزجانی در این مورد چنین مینویسد:

«چون سلطان محمود خوارزمشاه را معلوم شد معارف به فیروزکوه فرستاد و در عهد حیات سلطان غازی معزالدین [محمد] میان محمود بن محمد سام و میان محمد تکش خوارزمشاه عهدی بود که میان جانبین موافقت و موافقت باشد و بایکدیگر خصم نباشند.»^{۱۱۴}

ولی در حقیقت در زمان معزالدین هیچگاه خوارزمشاه در ماجراهای سیاسی غوردخالتی نداشته است و منابع از این عهد بی-اطلاعند و تنها عهدنامه‌ای که خوارزمشاه با سلاطین غوری بسته پس از فتح هرات بوده است. از طرفی چنانچه عهدی هم وجود

۱۱۱- جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴ «... چون از ملک او چهار سال گذشت...»

۱۱۲- جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴ / جوینی ص ۸۵ / ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۶۵

۱۱۳- ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۲۶۵ / جوینی ص ۸۵

۱۱۴- جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴

داشته این خوارزمشاه بوده که پشت پایه آن زده و به خاک غور تجاوز کرده بوده است .

در هر صورت اوضاع آن زمان چنان بود که غیاث الدین محمود مجبور به قبول دستورهای خوارزمشاه گردیده و فرمان داد تا علیشاه را توقیف و در قصر کوهستانی برکوشک زندانی کنند .^{۱۱۵}

همراهان علیشاه که باوی به فیروزکوه آمده بودند از غیاث الدین تقاضا کردند که او را آزاد کند ولی چون نتیجه ای نگرفتند در صدد قتل غیاث الدین محمود برآمدند لذا نقشه ای ماهرانه کشیده و در نیمه شب سه شنبه هفتم صفر سال ۶۰۷ هـ ق^{۱۱۶} (۱۷۶۹ شاهنشاهی) چهار مرد مسلح را به خوابگاه وی فرستاده بقتلش رسانیدند . روز بعد خبر کشته شدن غیاث الدین محمود بسرعت انتشار یافت . جسد او را ابتدا در قصر وی دفن کردند ولی بعد از مدت زمانی آنرا به هرات برده در محلی بنام گازرگاه بخاک سپردند .^{۱۱۷}

بهاء الدین سام دوم

با کشته شدن غیاث الدین محمود دوران قدرت و حکمروایی دودمان غوری پایان رسید . البته سقوط این سلسله شاهان محلی را میتوان از زمان مرگ معزالدین دانست و دوره کوتاه سلطنت غیاث الدین محمود دوران ضعف این دودمان را بخوبی نشان می دهد و توطئه قتل وی و اجرای آن توسط چند نفر مرد مسلح نمایشگر واقعی این امر میباشد .

۱۱۵- همان منبع ص ۳۷۵

۱۱۶- ابن اثیر وجویی در مورد تاریخ قتل غیاث الدین محمود دچار اشتباه

شده اند . ابن اثیر سال ۶۰۵ وجویی سال ۶۰۹ را ذکر کرده اند (رك ابن اثیر ج ۱۲ ص ۷-۲۶۶ وجویی ص ۱۸۵ و همچنین خوافی ج ۲ ص ۲۸۶)

۱۱۷- جوزجانی ج ۱ ص ۱۴۲ / مستوفی قزوینی ص ۴۰۸ / ابن اثیر ج ۱۲

ص ۷-۲۶۶ / جوینی ص ۸۵ / غفاری قزوینی ص ۱۴۲

پس از قتل غیاث الدین محمود، بزرگترین فرزندش بهاء الدین سام که پسر یچمبارده ساله بود، در بامداد روز هشتم صفر ۶۰۷ هـ ق = (۱۲۱۰ میلادی ۱۷۶۹ شاهنشاهی) بسطنت رسید، ولی چون عرفاً صغیر بود امرا و بزرگان غور با موافقت قبلی او را بتخت نشانیده اداره امور و سرپرستی او را به مادرش ملکه معزیه محول کردند. پس از مراسم تاجگذاری عده‌ای از سران ترک به تحریک ملکه معزیه چند تن از بزرگان غور را که احتمالاً خیال‌هایی در سر داشتند زندانی کردند. از جمله آنها یکی رکن الدین محمود بود که پس از توقیف بقتل رسید. ملک قطب الدین تمرانی و ملک شهاب الدین علی مادینی نیز از جمله کسانی بودند که توقیف شدند و تحت نظر قرار گرفتند.

پنج روز پس از آنکه این شاهزاده جوان بتخت نشست، طرفداران و همراهان علیشاه به امید نجات وی از زندان مجدداً باعث شورش گردیدند ولی توسط محافظان دولتی سرکوبی شدند و قاتلان غیاث الدین نیز که جزو آنها بوده و شناخته شده بودند توقیف شدند و بقتل رسیدند.

ضعف سلطان خردسال جدید و هرج و مرج داخلی زمینه مساعدی برای علاء الدین آتسز پسر علاء الدین حسین فراهم ساخته بود تا برای بدست آوردن سلطنت غور تلاش کند.

خوارزمشاه هم که میل داشت سلطان غور مطیع و منقاد وی باشد به ملک خان حاکم هرات دستور داد تا به علاء الدین آتسز برای تسخیر فیروزکوه یاری دهد.^{۱۱۸}

امرا و بزرگان غور برای حفظ پایتخت ب فکر چاره افتادند و به این امید که شاید بوسیله علیشاه رقیبی برای خوارزمشاه در

دست داشته باشند ، او را از زندان آزاد کردند .
 در اواسط ماه جمادی الاول سال ۶۰۷ هـ ق (۱۷۶۹ شاهنشاهی)
 علاءالدین آتسز فیروزکوه را به آسانی فتح کرد و از آن پس
 بعنوان دست نشانده و تابع خوارزمشاه تاج فرمانروایی فیروزکوه
 را بسر نهاد . علیشاه از آن موقعیت استفاده کرد و با سرعت هر
 چه تمامتر فیروزکوه را ترك و به غزنه فرار کرد . بهاءالدین سام
 به اتفاق مادر و خواهر و برادرانش توقیف و همراه خزانه شاهی
 به خوارزم تبعید گردیدند .^{۱۱۹}

علاءالدین آتسز

علاءالدین آتسز پسر علاءالدین حسین زمانی بدنيا آمده بود
 که پدرش باموافقت سلطان سنجر از دربار وی مرخص شده و به
 پایتخت خویش بازگشته بود . هنگامیکه پدرش مردوی هنوز در سن
 کودکی بود تحت سرپرستی غیاثالدین محمد و معزالدین پرورش
 یافت . وی بهنگام جوانی در زمینه فقه اسلامی تحصیل کرده و کتاب
 مسعودی را از حفظ بوده است .

بطوریکه جوزجانی مینویسد ، زمانی که معزالدین گرفتار
 قولنج شده بود ، عده ای از بزرگان غورکه از وی قطع امید کرده
 بودند در صدد برآمدند که در صورت مرگ معزالدین علاءالدین را
 بسلطنت برگمارند . ولی هنگامیکه معزالدین بهبودی یافت .
 اطرافیانش این موضوع را بسمع وی رسانیدند . معزالدین پس
 از تحقیق وقتی از نقشه مزبور و شرکت علاءالدین در آن آگاه شد
 بلافاصله او را از غزنین به بامیان تبعید کرد . هنگامیکه آتسز به
 بامیان رسید در آنجا مورد احترام بهاءالدین سام قرار گرفته و حتی

حکومت یکی از ولایات بامیان رانیز به او بخشید.^{۱۲۰}

پس از مرگ معزالدین، یعنی هنگامیکه غیاث‌الدین محمود بسلطنت غزنه رسیده بود، آتسز باکمک گرفتن از خوارزمشاه در صد برآمد که حکومت غزنه را بدست آورد، ولی چنانچه ذکر شد، دچار شکست گردید و سرزمین غور را ترک کرد و در انتظار بدست آوردن موقعیت مناسب دیگر روزگاری بسر می برد. در سال ۶۰۷ ه ق ۱۷۶۹ شاهنشاهی هنگامیکه غیاث‌الدین محمود کشته شد آتسز موقع را مناسب دانسته بار دیگر باکمک گرفتن از خوارزمشاه به فیروزکوه حمله کرد و آن شهر را بتصرف درآورد.

هرچند آتسز تخت و تاج سرزمین غور و فیروز کوه را باکمک خوارزمشاه بچنگ آورده بود ولی بزودی توانست نزد امرا و بزرگان غور برای خود اعتبار و محبوبیتی کسب کند. وی سیاستمداری فابل و شایسته بود و با اطرافیانش بخوبی رفتار میکرد.

روابط وی با خوارزمشاه، همانگونه که انتظار میرفت، خوب بود چون برای خوارزمشاه این مسئله بسیار مهم بود که سلطان فیروزکوه دوست و دست نشانده وی باشد و این امر بیشتر بدانجهت بود که وی بسختی گرفتار زد و خورد با قراخانیان میبود.

هرچند خوارزمشاه نمیتوانست توجه زیادی به اوضاع و احوال سرزمین غور داشته باشد ولی از اقدامات غیردوستانه و خصمانه تاج‌الدین یلدوز، یعنی کسی که بخاطر تصاحب قلمروی غور پیوسته در تکاپو بود، غافل ننشسته و ناچار شد برای جلوگیری از توسعه نفوذ وی، در سال ۶۰۹ ه ق (۱۷۷۱ شاهنشاهی) بسوی بامیان لشکرکشی کند. در آنجا جلال‌الدین علی‌سام، فرمانده آن ناحیه را

۱۲۰- جوزجانی - ج ۱ ص ۸۰-۲۷۹

بقتل رسانید.^{۱۲۱} این اقدام وی دودلیل داشت، یکی آنکه جلالالدین رفتار بسیار دوستانه‌ای بایلدوز داشت و دیگر آنکه بامیان از نظر سوقالجیشی مرکزی بسیار مهم بنظر می‌رسید و در دست داشتن آن برای وی جنبه حیاتی داشت.

الحاق بامیان به‌کشور خوارزمشاهی ضربه مهلکی بود برای تاج‌الدین یلدوز، به‌همین سبب هنگامیکه خوارزمشاه باردیگر سرگرم زدو خورد باقراخانیان بود موقع نامناسب دانست و در سال ۶۱۱ هـ - ق (۱۷۷۳ شاهنشاهی) لشگری بفرماندهی ملک نصیرالدین حسین امیرشکار، از غزنه به فیروزکوه فرستاد. در جنگی که میان این سردار و آتسز درگرفت، پیروزی نصیب ملک نصیرالدین حسین گردید و درحین زدو خورد ضربات سختی به آتسز رسید و به اسارت درآمد. ملک قطب‌الدین یکی از سرداران آتسز باحمله‌ای موفق شد آتسز را از اسارت نجات دهد ولی وی در راه بسبب همان زخم‌ها در محلی بنام سنگه درگذشت.

علاءالدین محمد

پس از کشته شدن آتسز فرمانروایی سرزمین غور بدست یلدوز افتاده بود ولی سرداران و امیران وی گرفتار مخالفت و مقاومت سخت مردم شده بودند و بزودی یکی از شاهزادگان غوری بنام ملک حسام‌الدین حسین پسر عبدالملک سرزاد موفق شد اداره امور فیروزکوه را بدست آورد.

یلدوز نیز کہ وضع سیاسی خود را در خطر میدید، با این نقشه که در میان بزرگان غور اعتباری کسب و نظر آنها را نسبت بن خود جلب کند، یکی از شاهزادگان غور را نامزد سلطنت غور کرد و در پی آن نقشه علاءالدین محمد را از زندان قلعه اشیار آزاد کرد و به غزنه آورد و در آنجا او را مورد احترام و تکریم زیاد قرار داد آنگاه پس از انجام مراسم تاجگذاری او را به فیروزکوه فرستاد .

در این هنگام خوارزمشاه هنوز سرگرم زدو خورد با قراخانیان بود ولی از جریانات فوق نیز غافل نبود. هر چند شکست و کشته شدن آتسز، سلطان دست نشانده وی، برایش غیر قابل تحمل بود ولی او مردی نبود که در آن موقع حساس دچار احساسات شود و کاری خلاف عقل انجام دهد، لذا بجای آنکه بر ضد سلطان جدید غور مستقیماً اقدامی بکند، نقشه‌ای کشید تا ابتدا تنها رقیب سرسخت و نیرومند خویش یعنی تاج‌الدین یلدوز را از پا در آورد .

خوارزمشاه قبل از هر چیز کوشش کرد تا او را از طریق سیاسی در فشار قرار دهد و بهمین سبب سفیری نزد او فرستاد و بدون آنکه او را بجهت تاخت و تازهایش، مورد ملامت قرار دهد، تابعیت بلا شرط او را خواستار گردید و دستور داد تا خطبه را بنام وی خوانده و سکه هم به اسم او ضرب شود. این امر برای یلدوز بسیار سخت و غیر قابل تحمل بود ولی چاره‌ای جز تسلیم شدن به خواسته‌های خوارزمشاه نداشت چون دیگر یار و یاور و پشتیبانی برایش باقی نمانده بود .

در سال ۶۱۲ هـ - ق (۱۷۷۴ شاهنشاهی) علاءالدین محمد هم که موقعیت یلدوز را در خطر میدید و دیگر امید کمک و پشتیبانی

از او نمیتوانست داشته باشد، به خواسته‌های خوارزمشاه تسلیم شد و فیروزکوه را در اختیار معتمدان وی نهاد و خود بفرمان خوارزمشاه به خوارزم رفت و پس از مدتی زندگی در آن سرزمین بدرود حیات گفت .

در ضمن این جریانات غزنه گرفتار ناامنی و آشوب شده و ضعف داخلی رژیم یلدوز و اختلافات میان سربازان ترك و غیر ترك وی باعث شده بود که توقعات خوارزمشاه بیشتر گردد. قتلغ تکین سردار و نایب تاج‌الدین یلدوز نیز چون ضعف سیاسی ارباب خود را حس کرده بود و از سویی بخوبی میدانست که بزودی غزنه مورد حمله خوارزمشاه قرار خواهد گرفت، تدبیری اندیشید و درخفا پیغامی برای خوارزمشاه فرستاد و او را برای تسخیر غزنه دعوت کرد. سلطان نامبرده نیز از این موقعیت سودبرده با سپاهی بسوی غزنه رهسپار گردید و در شعبان سال ۶۱۲ هـ ق (۱۷۷۴ شاهنشاهی) بدون هیچگونه درگیری آن شهر را بتصرف درآورد . درست در همین موقع علاءالدین محمد هم‌شهر فیروزکوه را تحویل کارداران خوارزمشاه کرده بود.

سلطان محمد خوارزمشاه حکومت نواحی غزنه، کابل تا نزدیکی رود سند و بالاخره فیروزکوه را به جلال‌الدین واگذار کرد و خود مجدداً بسوی ماوراءالنهر رهسپار گردید .^{۱۲۲}

وی پس از این جنگها و کشمکشها که نتیجه آن نابودی دولت غوری و ضعیف شدن نیروی نظامی او بود، بالاخره به پیروزی دست

۱۲۲- جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۹ و همچنین
Fletcher, p. 35f./Frayser-Tytler, p. 27

یافت یعنی سرانجام در سال ۶۱۲ (۱۷۷۴ شاهنشاهی) دودمان غوری را منقرض کرد یا عبارت دیگر، سد محکمی که به سبب در دست داشتن مواضع مرتفع و نیروی با ایمان و ورزیده، می توانست در برابر حمله های مغول پایرجا و استوار بماند و مسلماً کمک موثری برای وی باشد، در هم شکست. با وقوع این حوادث و بامرگ علاءالدین محمد، که در بسطام بخاک سپرده شد، دوران سلطنت و فرمانروایی دودمان غوری شنسبی پایان رسید.



